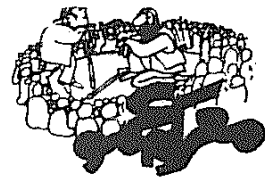


### ویژه نامه مقاومت قهرمانانه حزب توده در مقابل مارکسیسم!





شراب خون جوانی چشیده ام که میرس  
به مستی و هیجان رسیده ام که میرس  
جو مار، در سر پیروی، در این خراب آباد  
به کنج راحت کنجی خزییده ام که میرس  
ز پیردایه شهوت، به بستری که مغو  
فسانه های لطیفی شنیده ام که میرس  
برای کشتن برنا، بر آب دیده پیر  
چهنقشه های بدیعی کشیده ام که میرس  
ز ترس قمری آواز خون در این جنگل  
بها من دان دیوی ریسیده ام که میرس  
برای محو جان جوان، که میاید  
طریقتی به جهان آوریده ام که میرس  
نظاره فدو بالی تیرساران را  
به دوش پشته نشی پرییده ام که میرس  
میان طلقه آتش، چو کزدم از وحشت  
نخاع عقرب پیری کزیده ام که میرس  
ببین که میرسد آن شیر انقلاب و حقیر  
ز ترس، لانه موشی خرییده ام که میرس  
ز خشم خلق امیدی به زنده ما ندن نیست  
"امام"، مرک سیا هی کزیده ام که میرس  
راوی! ایرج میرزای پسر



- خب بجه مرشد، تو که به این  
خوبی مستونی تحلیل کنی، چرا  
جواب سوال آخری را هم خودت  
مندی؟

- واللہ، میخواستم خودم بدم  
ولی دیدم اونوقت علنی واسه  
مطرح کردن باقی نمیومونه.

- خفشی بجه مرشد، تو مثلاً  
میخواستی وقت عزیز منو نکیری، ولی  
اینجوری اوقات شریف منو هم  
هدر میدی وهم تلخ میکنی.

- حالا بکنم مرشد؟

- خیر میخواستم مکتبی، جواب  
این سوالو هر آدم عالمی میدونه  
وهیچ نیازی نیست که بیش از این  
وقت من و مردموبهدری.

۰۰۰۰۰

- مرشد.

- بگو بجه مرشد.

- ما نفهمیدیم این آقای به  
آذین "سمبل مقاومت" اگه مجبور  
بود، به علت "دواخوری" لاشه  
متعفن حزب توده را دفن کنه،  
دیگه چا صرازی داشت که به پیرم  
خان وحیدرخان عمواغلی لجن  
بپاشه؟ منته واسه اینم شکنجهش  
کرده بودن؟

- نه بجه مرشد، مکه نشنیدی که  
میکن "دیگی که واسه من نجوشه،  
سرک توش بجوشه"؟! بشون وقتی  
دید که خودش و حزب الله توده را  
بیش از پیش به کنگد کشیده، گفت  
حالا که هیکنی ما رو بعنوان چپ  
قبول نداره، چرا چپای درستی و  
جانبی سالمویاک ویا کیره بمون  
که فردا اونارو توسر ما بزین؟ بکار  
بدلجنی همدا و نپایانیم.

۰۰۰۰۰

- مرشد جان.

- جان مرشد جان.

- "بقیه اللد حزب توده" در  
چارچ ز کور مکه که "اسنوره های  
مقاومت" این حزب را شکنجه کران  
موسا دوسبا "مصرف" بشرفته  
ترین داروهای "اعتراف کبری"  
و ادا کرده ان که هرچی جلوشون

- رفیق مرشد.  
- جانم رفیق بجه مرشد.  
- در آخرین شماره "خاد توده"  
نوشته بود که "رهبری انقلاب"  
پیرو خرف و حسک مخزنده و بیمن  
حیت به حزب توده بند کرده دست  
آورد های انقلابیه خطر انداخته.  
مطلوبست اینکه چگونه "رهبری  
انقلاب" در عرض یکماه، از پیوستن  
و بالندگی و جوانی به پیری و خرفی  
و خنک مغری میرسد.  
- اولاً بن مسئله تو بیش از  
این یک محبولود است، چون اول  
با بدت ثابت کرد که "حزب الله توده"  
دستا وردا انقلاب بوده، ثانیاً  
دستا ورد های انقلاب همین چند  
روزه به خطر افتاده، بعداً اونوقت  
نوبت سوال تو میرسه.

- آخه مرشد، من خودم جواب  
اون سوالیا رو میدادم و هیچ دلم  
نمیخواست بس وقت عزیزتو روبه هدر  
بدم. اولاً که حزب الله توده دست  
آورد انقلاب نبود، بلکه "دست  
اندا ز انقلاب" بود، ثانیاً چون  
حزب الله توده خودش "نفی انقلاب"  
می بینه، هر وقت به خطر بیفته از  
همون وقت انقلاب به خطر افتاده.  
مشکل من فقط این بود که چطوری  
به این سرعت "امام خمینی" مینه  
"رهبری انقلاب" و کسی که تا حالا  
محال بود حزب توده بدون تسلل  
یکی از نقشه های درباری، هیچ  
مطلبی نیوسد با محتی مطرح کنه  
یا برسی و اسخی اجا مده، بهو  
توم عقل و شعور و جوان و سبوری  
جوانیوار دست میدو و ارا سرکار  
های "خلاف سرخ" اری سرمیرد.

و اسلام بیاره.  
- چطور جور در نمیا د؟ معلوم  
میسه تویه استدلالهای "حزب طراز  
نوبین" گوش نمیدا دی و به همین  
جهت در جهل مرکب موندی.  
- مرشد در باره فردوست چی  
میگی که قبلا هم میگفتن طریقه  
شکنجه کردن زندانیان رو بسه  
شکنجه کران جمهوری اسلامی تعلیم  
میده.  
- دروغ میگفتن بجه مرشد.  
فردوست تا حالا در دامن میرالیسم  
آمریکا داشت دوره میدید تا بجز  
اینکه حاکمیت، یکشنبه، تغییر  
ما هیت میده و از "خدا میریا لیستی"  
به "امیریا لیستی" تبدیل میشه،  
و اردا بران بیه و "اسنوره های  
مقاومت" حزب الله توده رو شکنجه  
مده.

- مکه تا حالا به این افراد کار  
آزموده احتیاجی نداشتن؟  
بقیه در صفحه ۱۵

نرخ اشتراک آهنگر

بریتانیا

۱۲ شماره	۵ پوند
۲۶ شماره	۹ پوند
۵۲ شماره	۱۸ پوند

اروپا (با بست هواپی)

۱۲ شماره	۶ پوند
۲۶ شماره	۱۱ پوند
۵۲ شماره	۲۰ پوند

دیگر جاها (جز آمریکا)

۱۲ شماره	۷ پوند
۲۶ شماره	۱۲ پوند
۵۲ شماره	۲۲ پوند

لطفاً چکها و حواله های پستی  
را به پوندا نگلیس، به نشانی  
آهنگر ارسال فرمائید.

نشانی آهنگر

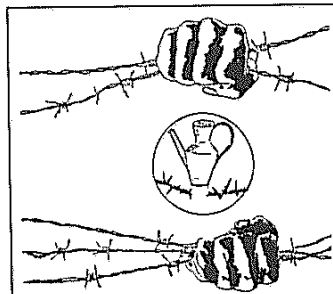
AHANGAR  
c/o BOOKMARKS  
265 Seven Sisters Road,  
London N4



- اینهمه چریدی، پس کوریشه ت؟

### پرسش و پاسخ با آسید ممد آفتاب ساز

### نگذارید آفتاب سازها را نابود کنند!



مدتها بود که از آسید ممد آفتاب ساز بی خبر بودیم. خوانندگان آهنگ سرافراز ما می‌گرفتند، ما از غضنفر خان آفتاب ساز، غنفر خان آفتاب ساز و غنفر خان آفتاب ساز می‌گفتیم که چرا ما را از آهنگ دور کرده‌اند؟

اما ناگهان هفته گذشته در آهنگ خانه مبارک با زهد و سرور کله آسید ممد در آن پیدا شد. آن صورت سرخ و سفید و لپ‌های گل‌انداخته آسید ممد جای پیش‌راهِ چهره‌ای زردنور و تکیده‌دها بود گفتیم نگذارید آفتاب سازها را نابود کنند؟

آهی کشید و گفت: من از بی‌نواشی نیم‌روزی زرد غم‌بینوایان رخ زرد کرد و بعدا دادم داد. سه ماه از کار در مملکت ما درید و راه بود و ما سیگار فروشی و روزگار می‌گذراندم. حالا هم که با کمک رفقای حلبی‌ساز می‌تیم بریتانیا به اینجا آمده‌ام خبیر شکنجه‌ها و آستان‌لیدین حال‌ها را دگرگون کرده.

یک استکان چای جلوش گذاشتم و وقتی نفس تازه کرد، گفتیم حالا حاضری در یک پرسش و پاسخ با آهنگ شرکت کنی؟

گفت: اصلاً برای همین به اینجا آمده‌ام، وگرنه عا شقیافه کربیه شما و زخم زبان‌هایتان نیستم. به این ترتیب، خیلی دوستانه پرسش و پاسخ را شروع کردیم.

پرسش - حجت الاسلام آسید ممد بنیاد که لولهنگ سا زها خیلی "اعترافات" از آستان‌لیدین گرفته‌اند از جمله اینکه برای ذوب آهن جاسوسی می‌کرده، نظر شما در این مورد چیست؟

پاسخ - اولاً آنها نیکه‌ها و آستان‌لیدین و سایر اعضای رهبری منف آفتاب ساز را گرفته‌اند، لولهنگ سا زراستین نیستند، ما دو جور لولهنگ سا زرا داریم: یکی لولهنگ سا زراستین که به آن لولهنگ سا زراستین می‌گویند، و دیگری لولهنگ سا زراستین که اسمش لولهنگ سا زراستین است و در واقع کار را پیش‌ساخته است و پلاستیکی است و جاسوسی پلاستیکی سا زها هستند، اینها فی‌الحال آستان‌لیدین را گرفته‌اند زده‌سته دومند، ثانیاً اعترافی که زبیر شکنجه گرفته شده‌ها به درد عمه شان می‌خورد. واقعاً اینست که این "لولهنگ ستیزها" هستند که غالب شده‌اند و زراستین را لولهنگ پرور ما را به سمت راست، یعنی به سوی پلاستیک می‌برند تا منافع کارخانجات پلاستیک سا زراستین شود. آستان‌لیدین هم، برخلاف آنچه که در زیر شکنجه گفته، بهیچوجه جاسوسی هیچگونه ذوب آهنی نیست و اگر راستش را بخواهید، خود موسسین ذوب آهن هم مدت‌هاست که به لولهنگ سا زراستین پرداخته‌اند، بنا بر این اگر می‌بینید که هم آنها و هم ما از لولهنگ

### شیر "اوین"!

خرمن حزب توده را، خوشه به با آرمده  
داس بیبا رتوده‌ای، موقع کار آرمده  
و که چه هدیه‌هاست در باغ ما م، کوسید؟  
میوه خوشگوار بر شاخ چنار آرمده  
حاشیه‌ها زدید بر گوشه شیکلاه دین  
سوزن ما در این هنر، سخت‌بکار آرمده  
حضرت شیخنا مگر، دستخوشی عطا کند  
حال که شیکلاه و حاشیه‌ها را آرمده  
کیسه بدون، نوبه‌نو، را هی آستانه شو  
خازن "شیخ‌پیشرو" پرزدلار آرمده  
بر سر سرو می‌زند، قمری سا زنو  
و که نواش خوشتر از عود دوسه تارا آرمده  
خط اما م را بگو، تا برسد به آرزو  
با ده کدسویسیو، با ده گسار آرمده  
ای پدرم، کیا من، لیدرو مقتدای من  
"شیر" بگویی من، وقت شعرا آرمده  
نقطه‌ها شین توشی در آ، کشور چین توشی در آ  
"شیر" اوین توشی در آ، گاه شکار آرمده  
نا زسیبیل چیده‌ات، آهن آیدیده‌ات -  
از چه شکستی ترا ز مغز خیار آرمده؟  
جان بفا دی خواریات، سگ نکند عماریات  
نغمه "ماندگاریت، ناله زار آرمده  
خر شده بیونجه خورده‌ای، گاریش برده‌ای  
پایه گل فشر دنت، سنگ سوار آرمده  
ای پدرم، کیا من، رهبرنا کجا من  
گریه بیحیا من، با تو کننا آرمده  
گریه بیحیا من، با توبه قصدیت‌ان  
در هوس ربودن شاموناها آرمده  
رهبر "حزب ما" کیا، زودتر از اوین بیا  
از ره‌آب، یا هوا، وقت فرار آرمده  
گرچه غلط نموده‌ای، با روسای توده‌ای  
شوع غلط نمودنت، سا بقده‌ها آرمده  
خائن بی‌وطن توشی، مرده بی‌کفن توشی  
بی‌وطنی برت چوبه‌ها آرمده  
چون توهر آنکه زده‌سر، در پی شیخ‌بی‌پدر  
حاصل زندگانی‌ش، بی‌بسته خار آرمده  
م - سحر - ۶۲/۲/۱۲

شکنجه صورت گرفته و هیچ پزشکی ندارد. می‌گویند یک دکتر به آنجا بفرستید تا متحاشان کنند و ببینند یا عقلشان سر جاست یا نه. به علت شکنجه ضایع شده.  
پرسش - شما در پاسخ سوال اول گفتید که اعترافات آستان‌لیدین در زیر شکنجه گرفته شده و اعتباری بقیه در صفحه ۱۵

پرسش - ولی همین دیروز شیخ روح‌الله و شیخرفسنجان به شدت به آستان‌لیدین حمله کردند، این را چه می‌توانید؟ مگر تا حالا نمی‌گفتید که اینها لولهنگ سا زراستین و خط اما هستند؟  
پاسخ - چرا، می‌گفتیم و هنوز هم می‌گوئیم، اما حملات اینها هم مثل اعترافات آستان‌لیدین در زیر

پاسخ - همانطور که گفتیم، این حملات بهیچوجه متوجه لولهنگ سا زها نیست، بلکه هدف آن جاسوسان کارخانه‌ها یا پلاستیک سا زهاست که در زیر پوشش لولهنگ سا زراستین صنعت را از بین می‌برند و انقلاب لولهنگ پرور ما را به خطر انداخته‌اند.



در حاشیه "اعترافات" سران حزب توده

# توضیح المسائل

## آهنگر

آهنگر خوشوقت است به اطلاع امت همیشه شهید برساند که از این بس فقیه عالیقدر و مرجع تقلید حزب اللهیهای مقیم سوئیس لندن "حجت الاسلام والمسلمین حاج سید هوشنگقلی العیسوی لفضلآبادی به مسائل فقهی و شرعی و علمی و سیاسی و فلسفی آنها پاسخ دندان شکن خواهد داد. در این شماره جواب چند سوال تازه را میخوانید:

### مسئله شماره ۱

"حضرت حجت الاسلام، اگر یک حزبی خودش را در اختیار اسلام بگذارد و همه جور خدمتی هم به حزب الله بکند و بخواهد در حکومت هم شریک باشد، حکمش چیست؟"

حکمش اینست که وقتی خوب خدمتها پیش را به اسلام کرد، واجب است که خدمتش برسد و صلح آن است که به غلط کردن هم وادار شود.

### مسئله شماره ۲

"برای تعزیر ملحدین و مفسدین و منافیان، آیا استفاذه از اعضای ساواک جایز است یا نه؟"

احتیاط واجب آنست که از اعضای حزب توده استفاده شود اما اگر ممکن نشد، استفاذه از ساواکی هم منعی ندارد چون در هر صورت در خدمت به اسلام است.

### مسئله شماره ۳

"آیا در موقع خوردن اموال بیت المال، اگر محتاجی آمد و او هم چیزی خواست باید به او داده شود یا خیر؟"

حکم واجب اینست که خیر. زیرا که خوردن بیت المال حرام است مگر برای اما جماعت و اجله علما، صلح آنست که مطابق حدیث یک گل آتش در کف دست او گذارند.

### مسئله شماره ۴

"آیا اعضای کمیتهها هم حق دارند مال مردم را بخورند؟"

خوردن مال مردم بر آنها واجب است اما باید خمس آنرا هم به حاکم شرع بدهند تا حلال شود.

### مسئله شماره ۵

"اگر مفسدی در موقع اعدام شدن به امام امت ناسزا بگوید حکمش چیست؟"

مستحب بلکه واجب است که اول او را اعدام کنند و بعد همه کسانی را که آن ناسزا شنیده اند.

### مسئله شماره ۶

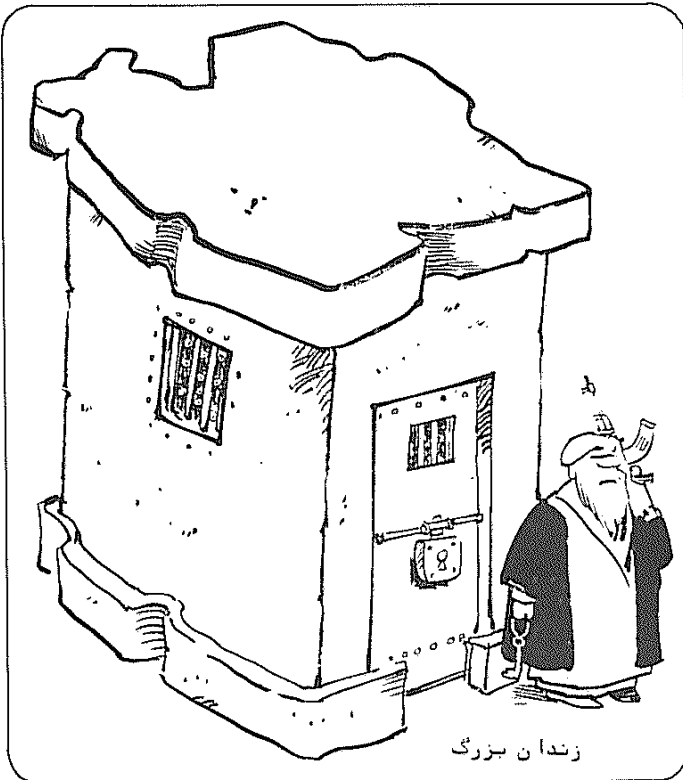
"آیا ائمه جمعه و حکام شرع میتوانوا سندن رولزرویس داشته باشند؟"

میتوانند اما احتیاط واجب آنست که وسایل آن رولزرویس از ظرایب نقره نباشد.

### مسئله شماره ۷

"قسم خوردن در معامله بسا اسرافیل چه حکمی دارد اگر آن قسم دروغ باشد؟"

هیچ عیبی ندارد زیرا که معامله با اسرافیل شرعی نیست و بنا بر این قسمش هم نمیتواند دروغ باشد. بشرطی که بعد از این مورد تقیه شود و برای مردم هم قسم دروغ بخورد که ملایب اسرافیل هیچ معامله ای صورت نگرفته.



## ای هوار! . .

ای هوارو ای هوارو ای هوارو کج نمود افسار خور را خورسوار ناگهان سکنگبین مقرر افزود دودگشت و بر هوارفت آنچه بود از جفای روزگار بد مرام از خطب خا رج شده خط امام ایفغان، آزادگی منسوخ شد هر که آزادی طلب شد، اوخ شد دادا زاین اطوار جرح محمدار ای هوارو از ظلم و جور روزگار گرد عالت بودا عدم سعید ظلم محض است اینکه بر تری رسد قتل و کشتار "قدائی" عدل بود کشتن "بیکارگر" را عقل بود گر مجا هدرا بکشتند عیب نیست بلکه این کشتار نفسا مردمیست کردها را خوب کشتند بسوج سنگ میبوده ستبا داس کلنوج سربداران کشتنی بودند خود نرشدند اعدام، خیلی خوب شد گر بر افتد نسل انواع حرکت این عمل در حد خود نیست، یک قتل سرداران خلق بر کس جا یز آمد، در حقا در غلن کشتن اعضای راه کارگر بوده از اول مقدر، ای پسر این گروه کنیا محارب بوده اند بعضا ن دارای تار ب بوده اند مفسد فی الارض بودند این همه قتلان شرعیست، حتی باقیمه ما نه تنها جمله را لودا ده ایم دست در تعزیران بگشا ده ایم سازمان دادیم کار جمله را با جوشی کرده ایم آن جمله را آنچه اعدا ما ندر آن احوال بود عین آزادی و استقلال بود بودن آن اعمال از روی صواب چونکه بودی توی خط انقلاب اعترافا تیکه از این پیش بود جمله از روی رضای خویش بود زانکه ما خود شا هدا نش بوده ایم در اوین پرسشگرا نش بوده ایم جمله اعضای گروهکها چیپ بی شکنجه با زفر موندند لیب با رضایت کرده بودند اعتراف بی شوک برقی و شلاق و شیاف را ستها هم نیز اینسان نبوده اند با شعل لب بر سخن بگشودند قطب زاده، خسرو قشقائی ش تا پسر عمه و دختر دانی اش جلگی گفتند "ما خا شن بدیم خوب شد امروز اعدا می شدیم"

## رباعیات "خیام اعدا می"

سفیه بشما رمرا  
یا رب ز فقیه در امان دارم  
وز جهل شیوخ کم بیا زارم  
آخوندا اگر خوبش عاقل خواه

آئینه شیخ  
ای حضرت توده ای که میخندی  
بر خون مبارزان و میر قمیدی  
تا خویش در آئینه شیخان دیدی  
از روی زبون خود نبود ای گاه

ای داد  
فریاد کشید توده ای؛ "ای فریاد  
از شیخ و شکنجه، از اوین و جلا د  
هر آنچه "گروهک و منافق" گفتند  
این حزب کبیر تازه گوید، ای داد

خلف شیخ فضل الله  
آن حزب فریبکار، باز افشا شد  
یکبار درگرمشت درونش و اش  
باز این خلف عزیز شیخ نوری  
در محضر خلق، چون نیار سوا شد

بد آذین  
آن حزب که در جهان چنین مسکین شد  
در خدمت شیخ اگر چه نو آئین شد  
بد بود به ذات و ظاهرش بد تر بود  
بدتر از همیشه گفت و به آذین شد

حالا بد شد؟  
شیخی که شقاوتش مشد خوش بود  
خوش بود و بزم عم تو موگه خوش بود  
بد شد که چرا به توده ای احمی کرد؟  
و قتی که به خلق دشت میزد خوش بود؟

شریک  
اسبایشکنجه تا کنون پنهان بود  
کی شکوه ای از شقاوت و زندان بود  
و قتی که شریک شیخ و سر جنبان بود  
کی توده ای شکنجه و زندان گفت

## مآیبه مآیه! رافت امام سرمایه داران!

کیا نوری، انقلابی به را بیگان بیا رفت و آن را می برد تا بفروشد. ملایب نش از او بدزدیدند. چون دست خالی با ز آمد از او پرسیدند "به چندش بفروختی؟" گفت "به همان قیمت که خریده بودم."

کامروری دستمزد خویش بخواست اما سرمایه داران بفرمود تا شلاقش زدند. گفت "اگر حقم ندای، چرا شلاقم زدی؟" اما نگفت "روان نبود که دست شهی روانه ات سازم."

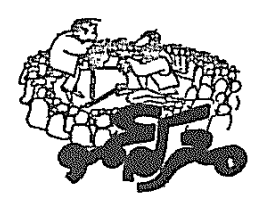
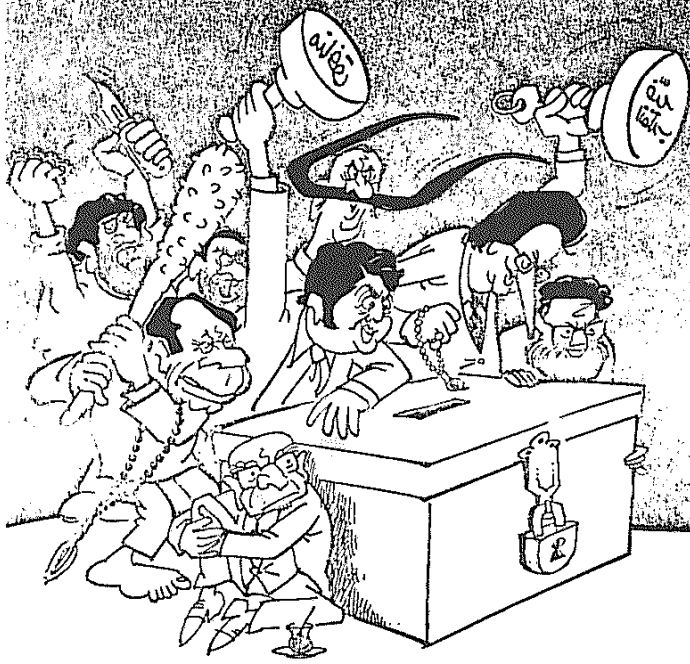
کیا نوری، انقلابی به را بیگان بیا رفت و آن را می برد تا بفروشد. ملایب نش از او بدزدیدند. چون دست خالی با ز آمد از او پرسیدند "به چندش بفروختی؟" گفت "به همان قیمت که خریده بودم."

## بیچاره!

خلخال را دیدند که با پنج انگشت غذا می خورد، گفتند "چرا چنین کنی؟" گفت "چون که پیش از اینم انگشت نباشد."



# آهنگر



— جناب مرشد  
— جانم بچه مرشد  
— اینکه تلویزیون در اخبارش دمیدم  
تکرار میکنه "مشکلات ارومیه و کردستان  
با شرکت مسئولان کمیته و مشایخ منطقه  
مورد بررسی قرار گرفت" منظور  
کیده؟

— واللہ آنجا که من میتونم بگم،  
مسئولان کمیته یعنی ملاحسنی و مشایخ  
منطقه هم یعنی شیوخ قبیلہ و فئو-  
دالها تیکماز طرف طاغوت به افتخار  
دریافت این لقب مفتخر شده بودند،  
— مگه انقلاب برای این نبود که  
"مشایخ" و "رجال و معاریف" و  
"معتدین محلی" و این آل و  
ابزارهای ارتجاع و امپریالیسم برای  
همیشه سر به نیست بشند و بجایش  
"مردم" و "توده‌های مستضعف"  
منطقه مورد مشاوره قرار بگیرند؟  
— خاب، میدونی بچه مرشد، از  
قدیم و ندیم گفته اند:  
"کور، کور را پیدا میکنه، آب،  
گودال را"  
— نفهیدم، نمیشه روشن تر توضیح  
بدی آ مرشد؟

— چرا، عرض شود به حضور انور  
بچه مرشد خودم که انقلاب از دو حال  
خارج نمیتونه باشه یا انقلاب اصله  
که در انصورت با توده‌های اسیل  
انقلابی سرنگار داره و یا انقلاب نیم  
بند و بجه خاموش کنکی به که در آن  
صورت ختصا باید با همان آل و  
ابزارهای رژیم سابق کنار بیاد -  
استثناه هم نداره، میخواد طاغوت  
با شه میخواد طاغوت، محصل کارشان  
بکیده.

— آهان، حالا داره به چیزهایی  
حالیتم میشه، مثلا، آنوقت‌ها بیسار  
مزین نماینده تام‌الاختیار شاهنشاه  
آریامهر را در منطقه گرگان و دشت  
داشتیم و حالا ملاحسنی را در منطقه  
ارومیه و آذربایجان غربی که هیچکس  
حق نداره بهش بگه بالا چشمتان  
ابروست. همینو میخوای بگی، مگه  
نه آ مرشد؟

— ایولا بچه مرشد.  
— خب حالا اومدیم و این ملاحسنی  
نماینده مردم مستضعف باشه، آنوقت  
چی؟

— ابدا "همچه چیزی نمیشه، اگه  
میشد هیچوقت بقول صدا و سیما  
طومارزاده "مشایخ" و "اکابر قوم"  
وقبیلہ "مورد مشاوره" قرار نمی گرفت  
بقیه در صفحه ۲

## چشماتو واکن ندهندت فریب

مش مد

هرچه شود قدرت خلق آشکار  
هرچه کند خلق ز حقش دفاع  
سفره میراث قیام بزرگ  
بهر غنائم، همگی در چپو  
صاحب این نقد و غنائم شهید  
با کلک و دوز گروھی غریب  
ناند زره بولدورز انقلاب  
نیست چو قاطع هدف انقلاب  
دعوتشان بستگی روح‌ت است  
بخششان نصب کارخانه‌دار  
باز همان رنج و ریاضت همان  
کارگر از زحمت و ذلت به رنج  
دم زنده از زحمت و حساب  
سد شده از نوره شور ایشان  
بزرگان اسیر رنج و نزول  
باز "حفاظت" همجا مستقر  
در به همان پاشنه در گردش است  
رسم همان رسمو، آئین همان

\* \* \*  
لغو قرار داد عمو سام کو؟  
کرده کمین پشت حصار خلیج  
هرچه که تپیا خورد از خلق ما  
از چه سبب این دسی‌اندسی کنید؟  
فتنه و شر زیر سر یانکی است  
تفرقه خلق، همه کار اوست  
عوامش به مسند قدرت آند  
تا نشود خلق بد از این پلیس  
از چه سبب دشمن افشاگرید؟  
از طرف دولت جمهور ما

\* \* \*  
مخالف مجلس مؤسسان  
جای گروهی همه دانش پژوه  
حل شده دولت توی شورایشان  
بسیج و آماده گروه فشار  
همچون "چیتا" می‌پردتوی رینگ  
خواهند تا خلق ببندد دهان  
بی خبر از نقشه "استاد" کار  
افسر پوشالی شاهنشهی  
روزن و سوراخ الک ریز بود  
مدرک و پرونده؛ این ناکسان

بقیه در صفحه ۲

بسبک استاد الهای

استاد ابوالحسن خان تئوریچی:

## آمار در خدمت کارگر و کارفرما

کارگر ریخته‌گری با دست‌ویای باند  
پیچی شده، پیش کارفرمایش رفت، از  
بیماری و کمی حقوق و گرانی زیاد نالید  
و نالید و دست آخر گفت:

— حالا اگه ممکنه حقوق منو بقدر  
بخور و نمیر زیاد کنین.  
کارفرما که مثل چن مذب برافروخته  
شده بود گفت:

— حقوقت روزیادکنم؟ خوش باشه،  
تو اصلا "میدونی این حقوقی روهم  
که من بهت میدم راه رضای خداست  
و سرکاریه سرسوزن هم اینجا کار  
انجام نمیدی؟

— چه حرفیه؟ کی گفته؟  
— من میگم، اونم با رقم و عدد و  
حرف حساب، شما بمن بفرمائید  
ما در سال چند روز داریم؟

— ۳۶۵ روز  
— بگو ۳۶۶ روز، درسته؟ کاری که  
شما طبق قانون کار در روز باید  
انجام بدین ۸ ساعته، درسته؟  
— درسته.

— ۸ ساعت یعنی یک سوم روز که  
بحساب سالانه میشه دقیقا "۱۲۲"  
روز درسته؟

— ...  
— در سال ما ۵۲ تا جمعه داریم که  
اگه از این ۱۲۲ روز کسر بشه میشه  
۷۰ روز، درسته؟

— پونزده روز هم مرخصی سالانه  
داری که اگه از اون هفتاد روز کم  
کنی میشه ۵۵ روز، درسته؟

— درسته.  
— امسال ده روز تعطیل رسمی داری  
که منهای ۵۵ روز بشه میکنه بعبارت  
۴۵ روز، درسته؟  
— درسته.

بقیه در صفحه ۴

یا این یا آن، کوسه و ریش پهن که نمیشه.

حالا اومدیم شد؟

در آنصورت تیمسار مزین فقط اسمش عوض شده. یعنی از اینطرف صدای شکایت مردم به عرش میرسد، از آنطرف جناب تیمسار بوسیله آبادی و جیره بگیراش در "تائیدات نامات انقلابی" تیمسار "تلگرافات عدیده" میفرسته و از "هوجی بازی" و "تشبثات مشتی عناصر مغرضی و ماجراجو وضدامنیتی" مقامات مسئول مملکتی را "برحذر" میداره.

به عبارت بهتر، میخوای بگی که وقتی نتیجه اعمال یکی باشه، چه تیمسار مزین، چه ملاحسنی - بله؟ - ها باریک الله بچه مرشد و به عبارت بهترتر: مشک آنست که خود بیویدنه آنکصد و سیمای طومارزاده بگوید.

\* \* \*

آق مرشد

جانم بچه مرشد

این قضیه مربوط به سر به کوه و بیابان گذاشتن مردم آن شهر دیگه جریانش چیه؟

والله تا آنجائیکه من خبردارم، مردم آنجا بعزت نداشتن تا من جانی و مالی و سیاسی دست به این اقدام زندند.

دولت که میگه، تعداد زیادی "مجاهدین" و پاسدار و مامور برای محافظت آنها به آن شهر فرستاده، مگه اینهمه مامور کافی نیست آمرشد؟ - والا... نمیدونم قضیه آن لاله سیاه و آن طفل شیرخوارهای که توی بغلش گریه و ضجه میکرد را شنیدی یا نه؟

ماجرا از این قرار بوده که لاله، یا بقول معروف "کنیز" سیاهی بچه به بغل سر خیابان ایستاده بوده و برای آرام کردن بچه که زارزار گریه و ضجه سر میداده، از مردم کمک میخواست. طبق معمول عدهای دور و برش جمع شده بودند سعی میکردند بچه را آرام و بسه - مهریانی و ملاطفت "لاله سیاه دلگرم کنند ولی بچه ناآرام کماکان زار و ضجه میزد و لحظه به لحظه صدای گریه زاریش بالاتر میرفته تا اینکه پسر جهان دیده‌ای از راه میرسو پس از مشاهده ماجرای آن صحنه، یکتو میره جلو و

بچه را از بغل لاله سیاه میکشه بیرون و با این عمل بچه‌هه، مثل موتوری که یهو سوئیچش بسته باشی، بلافاصله آرام میشه و آنوقت پیرمرد جلو چشم هاج و واج تماشاگران داد میزنه: آخه بنده‌های خنگ خدا، این بچه از خود لاله سیاهه میترسه!

آهان، حالا فهمیدم چی میخوای بگی، میخوای بگی که مردم مربوط به خود همین "مجاهدین" و "برقرار کنندگان نظم و امنیت" میترسند، بله؟

رحمت... رحمت به آن شیر پاکی که تو خوردی، بچه مرشد.

\* \* \*

### بیانکننده شکوه تودرز

چماق دیده اراکی

هستاد برادر که در این عصر و زمانه بیخود ندی دست کمیته تو بهانه گر در تو ببینند ز اندوه نمانه مشکل نتوان سرد ترا باز به خانه بیا نکند شکوه - تو نزد کسی درز زیرا که در این لحظه شوی مفسد فی الارض گر نان نداشتی و زنت دست به سرت کرد با دست‌جاروی خود از خانه درت کرد یا صد بدو بیره نشمار پدرت کرد بیکاری اگر بی رمق و بی هنرت کرد بیا نکند شکوه - تو نزد کسی درز زیرا که در این لحظه شوی مفسد فی الارض گر بچه تو مرد به پیش، به جهنم یا مقاله خندیده به ریشت، به جهنم یا که نرسد نان، کم و بیشت، به جهنم یا گر که در صد غم زده نیست به جهنم بیا نکند شکوه - تو نزد کسی درز زیرا که در این لحظه شوی مفسد فی الارض گر رفتی بی‌آزار که بفروشی خیرت را تا سیر نصائی شکم بی‌هنرت را یک قلدری آمد، زد و بشکست سرت را بردت به کمیته بدر آورد پدرت را بیا نکند شکوه - تو نزد کسی درز زیرا که در این لحظه شوی مفسد فی الارض القصد چو دیدی که ترا بهره عذاب است هر وعده که بشنیدی همه بچ و سراب است ازین بتوای دوست چنین حرف حساب است گردم نرنی محض خدا عین صواب است بیا نکند شکوه - تو نزد کسی درز زیرا که در این لحظه شوی مفسد فی الارض

و ساده لوح نشریه ابراهیم که با اسم "آزادی" منتشر میشود و خیال میکند که وجود دارد!

از ساری: رفتگر



### بقیه چشماتو واکن...

رفت به یک گوشه و مهور شد جز دوسه تا بقیاش و نشد حال همان نظم وهمان تیمسار باز همان کمیته‌یی پلیس باز همان افسر با دنگ و فنگ سفت شده چون همگی جایشان معرکه پست و مقام بلند باز به سر نیزه شده اتکا نصر من الله و فتح قریب چشماتو واکن ندهندت قریب

### این وصله‌ها بمنای چسب

چون عده‌ای غدا انقلابی که نه اعتقاد درست و حسابی ای دارند و نه موضع مشخصی و دایم برای اشخاص محترم و صاحب رسم و عنوان حرف در می‌آوردند، اخیراً "باینجانب بند کرده اند و هر موضوع و موردی که مطرح می‌شود، آقایان بلافاصله پای بنده را بمیان میکشند و میگویند ملاخور شده، بدینوسیله باطلاع تمام کسانی که به اینجانب ارادتی دارند می‌رساند که به پیر به پیغمبر، فدوی هیچ دخالتی در هیچ کاری نداشته و ندارم و وصله‌هایی از این قبیل با هیچ چسب و سریشی به بنده نمی‌چسبند.

### نقش اعداد در انقلاب

از آنجا که حضرات دست‌اندرکار امور مملکتی، در انتخاب تعداد نفرات برای هر مورد و امری، ارقام و اعداد مذهبی را هم از نظر دور نمی‌دارند و منجاب مثال می‌توان از شورای پنج نفری تلویزیون - کمیته‌های چهارده‌گانه - هفتاد و دو تن اعضای مجلس خبرگان نام برد، لذا بجاست که ۱۲۴۰۰۰۰ مشکلی را هم که آقایان دستی‌دستی برگردان گذاشته‌اند بدیده احترام بنگریم و خم به ابرو نیآوریم.

"ع"

### ارادتمند همگی - مرحوم ملا نصرالدین

#### بوی یاران!

یاد باران حاواق! آید همی بوی نعنس اختناق آید همی سرنگون شد تاج و تخت پهلوی ببری با سرور و چسان آید همی

#### تقسیم ثروت

کتابفروش اولی - من تازه می‌فهم این کتاب سرمایه‌مارکس چه اثر عجیبی در تقسیم ثروت داره. کتابفروش دومی - چطور فهمیدی؟ کتابفروش اولی - درست روز اولی که این کتاب رو آوردم، سروکله‌یکنده پیدا شد، تمام دار و ندار و سرمایه‌ام رو با وسط خیابون پخش ویلا کردن یا زدن زیر بغلشون و بردن.

"ع"



لبلیل سخنگو - قریبان با اجاهه تون مطا لبو بعدا ز افطار علام می‌کنم که روزها مباحث نشه...

# هفته رفته

بقلم : بزمجه



سه شنبه -- معجزه نام  
دکتر شیخ الاسلام زاده ، اولین محکوم  
رژیم سابق است که دادگاه انقلاب اسلامی  
او را مفسد فی الارض شناخته ، ولی بجای  
اعدام به حبس ابد محکوم کرده است .  
مفسر انقلابی آهنگر معتقد است که با  
شنیدن این حکم ، بی اختیار به یاد خلع لباس از مفسدین روحانی نما افتاده  
و سخت معتقد است که معجزه " نام " را هم باید به معجزه " لباس " اضافه  
کرد . وی اعتقاد راسخ دارد که روح نصیری ملعون در آن دنیا ، روز و شب  
به روح پدرش فحش می دهد که چرا مال اندیش نبوده و مثل پسر دکنز  
شیخ الاسلام زاده ، یک نام خانوادگی درست و حسابی برای او تعیین نکرده  
است .

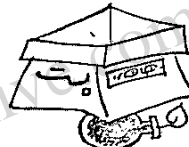


چهارشنبه -- ساده لوحان طاغوتی و  
یا قوتی .

" نهضت پاسداری از انقلاب اسلامی "  
که یک نهضت تازه تاسیس است ، اعلام  
کرده که افراد ساده لوحی را برای حمله  
به اجتماعات ، با پول بخدمت گرفته اند .

از طرفی ، خبر آمده است که شاه مخلوع ، بوسیله پالیزیان ، میلیاردها  
دلار پول از غرب و جنوب کشور وارد می کند و ساده لوحان را برای مبارزه با  
انقلاب ایران می خرد .

در این میان ، امیدواری ما اینست که " ساده لوحان " مورد اشاره نهضت یاد  
شده ، با " ساده لوحان " خریداری شده پالیزیان ، فرقی نداشته باشند ، چنان  
اگر خدای نکرده با هم فرق داشته باشند ، دشمن موفق شده است حتی بین  
ساده لوحان خریداری شده هم تفرقه بیندازد و باعث شود که یک وقت  
چماق های این ساده لوحان ، بجای اینکه بر سر فدائیان و مجاهد و مبارز  
و توده های فرود بیاید ، به سر و کله خودشان بخورد .



پنجشنبه -- بترکد چشم حسود  
دفتر نخست وزیر ، به نقل از مخبر  
لوموند ، اعلام کرده است که " آزادی  
مطبوعات در ایران ، حسادت --  
لیبرال ترین دموکراسی های غربی را  
بر می انگیزد . "

آدم اگر خودش دست اندر کار مطبوعات نباشد و اگر نداند که در این چند  
ماهه بعد از انقلاب ، همه روزنامه های مبارز ایران ، با کمال آزادی در --  
صندوق های پستی مستقر شده اند ، با کمال آزادی از داشتن اداره و دفتر و  
حتی تلفن محروم هستند و با کمال آزادی در بسیاری از شهرهای ایران جرئت  
انتشار روزنامه ندارند و فرستادگان دموکراسی های غربی از حسادتشان ، هر  
روز دفتر نمایندگی چند نشریه را در شهرهای مختلف ایران آتش می زنند . .  
واقعا عمق این گفته را درک نمی کند .

بخصوص که آدم باید روزنامه نگار باشد تا بداند که آقای ارشادچی ، با تهیه  
قانون مطبوعاتش ، می خواهد کاری بکند که بترکد چشم حسود لیبرال های  
غربی !



جمعه -- اعتراض کوهستانی

خبر آمد که شهر مریوان ، به عنوان  
اعتراض به دخالت پاسداران و کمیته ها  
و " مجاهدین دست دوم " ، بگسی از  
سکنه خالی شده و اهالی شهر به  
کوهستان های اطراف کوچ کردند و از  
شدت خشم سربکوه و بیابان گذاشتند . امیدواری ما اینست که این نوع اعتراض  
همگانی نشود ، و گرنه پیدا کردن کوه و کمر ، آن هم در این گرمای طاقت فرسا ،  
برای اهالی بسیاری از مناطق کشور مشکل است . بخصوص در شهرهای کویری  
کلی باید خرج کرد تا بتوان اهالی را به نزدیک ترین منطقه کوهستانی رساند .

ضمنا شایع است که این روزها ، در تهران ، تعدادی از زمین خوارهای سابق ،  
درکوه های شمال شهردیده شده اند و ظاهرا " بو برده اند که ممکن است کوهها  
و دره های اوشان و قشم و میگون و پس قلعه و امامزاده داود و حتی توجال  
مورد نیاز اهالی باشد .

## اندر باب موش

به موش که رو بدی ، با یک بطری  
شیر موش عیادت گریه پایماه .  
به موش که رو بدی ، کنار تلد موش  
جارو فروشی باز میکنه .  
موش دستش به پیر " لاواش کیتی " !  
نمیره ، میگه : وان خاک عالم ، چه  
بی تربیت !

موش های طرفدار " میکی ماوس "  
به موش های طرفدار عبید میگوبند  
" امل " !  
برش خا فقط در فیلم های کارتون  
به گریه ها سیروز میشوند .  
گریه ها همیشه موش هارو می خورند  
و اسم این کار را گذاشته اند " تناز عوا  
دانه " !  
سبز مرد کدانی

تلگراف به ستاد جام جنگ!

صادق : طومار حاضر ، فوری چماق فرستاد ، فدائی جلسه ا  
" شعبان بامخ "



-- جا، جا، جا،

## من آدم نمیشوم

زمانیکه پسر بچه " شیطانی بودم ، پدرم همیشه میگفت " پسر ، بالاخره تو  
آدم نمیشوی " وقتی پدرم رتم آموزگار همین موضوع را به سرم دادزد .  
همینطور ادامه داشت تا سال قبل که در کارخانه به کارگران پیشنهاد  
کردم برای پیروزی باید از اعتصاب شروع کرد ، مدیر کارخانه گفت " مرتیکه "  
الدنگ ، بالاخره تو آدم نمیشوی .

این موضوع بود تا پس از انقلاب که کارخانه " آدسازی آمد و من خوشحال  
از اینکه رسدای برای آدم شدن خودم پیدا کردم . تا اینکه چند روز قبل  
توجه کردم یکی از محصولات مارکدار کارخانه آدسازی که بیش از بیست سال  
زیر دست یکی از استادان مسیبر کارخانه آدسازی در کوره " آدسازی آتش  
خورده و آبدیده دده ، در دستگاه راسک فیلمهای آمریکائی قرق کرده است .  
از خودم مایوس شدم و در پاسی توی سرم ردم که وقتی محصول اصلی  
کارخانه انست من بدیده ، چگونه ممکن است با چندین رانی دست دوم  
از راه سربو بیرون آدم بنویسند .

استخفاف



-- صورت اسامی کاندیداهای حزمو نو آوردم خدمتتون ...

## فرض محال، فرض ممکن

بقلم: نویسنده محترم ما

صورت مسئله: همه احزاب و گروهها باید از رادیو - تلویزیون استفاده، مساوی کنند.

فرض اول: بعضی از گروهها باید نیم ساعت از رادیو - تلویزیون استفاده کنند و بعضی از گروهها ۹۹/۵ ساعت.

فرض دوم: همه گروهها باید بنشینند پای رادیو - تلویزیون و بطور مساوی آن را ببینند و بشنوند.

فرض علمی: همه گروهها باید از نظر شعور در یک سطح مساوی باشند تا موقعیکه پای رادیو - تلویزیون می نشینند بتوانند از آن بطور مساوی استفاده معنوی ببرند.

فرض اقتصادی: همه گروهها باید در خرید و فروش رادیو قیمت های زیر را رعایت کنند.

رادیو: خرید ۹۵ تومن فروش ۱۰۰ تومن.

تلویزیون: خرید ۲۴۰۰ تومن فروش ۲۵۰۰ تومن.

استفاده مساوی از رادیو ۱۰ تومن استفاده مساوی از تلویزیون ۱۰۰ تومن

حل المسائل: تساوی عبارتست از اینکه یک عده ای پشت رادیو - تلویزیون بنشینند و برنامه پخش کنند، یک عده ای هم جلوی رادیو - تلویزیون بنشینند و برنامه گوش کنند.

صورت مسئله: سندیگای نویسندگان و خبرنگاران مطبوعات در سرمقاله بولتن ماهیانه اش سوال کرده که: مگر آزادی قلم و بیان خواست ملت نبود؟

جواب اول: می بخشید اشتباه شده بود.

جواب دوم: آزادی قلم و بیان خواست ملت بود ولی خواست لایحه مطبوعات نبود.

ضرب المثل: خواستن نتوانستن است.

حل المسائل: اگر قرار باشد که خواسته های ملت برآورده شود، پس دولت چکاره است.

صورت مسئله: بجای بهره وام مسکن کارمزد دریافت خواهد شد.

فرض اول: اگر بهره وام مسکن ۱۲٪ باشد کارمزد آن ۲٪ و جمعا بشود ۱۴٪ این است من زول خوری است ولی اگر بهره وام هیچ درصد باشد و کارمزد آن ۱۴٪ این میشود وام بدون بهره.

فرض دوم: نپرداخت وام بدون بهره کار مهمی است، بنابراین باید کارمزدش هم زیاد باشد.

دائرة المعارف: از مرحوم دهخدا تقاضا میشود که بایک حرکت انقلابی واژه بهره را از کتاب لغتنامه حذف نموده و بجای آن واژه کارمزد را جایگزین نمایند.

ادبیات:

من کیم لیلی و لیلی کیست؟ من هر دو یک روحیم اندر دو بدن

حل المسائل: بهترین تعبیرات بنیادی در نهادهای جامعه همانا تغییرات اساسی در آنها میباشد و بس.

صورت مسئله: ایران از سرمایه گذار بهای مشروط خارجی استفاده می کند.

شرط اول:

بیا که نوبت صلح است و آشتی و عنایت بشرط آن که نگریم از آنچه رفته حکایت

## در بهار آزادی

در بهار آزادی چماقهای فراوانی روئیده.

در بهار آزادی گیاهان آدمخوار خیلی بیشتر از سایر گیاهان رشد کردند. موجود قطعی گرمای مطبوع بهار آزادی را نمیتواند تحمل کند.

عده ای در بهار آزادی تنها تخم نفاق می کارند.

در بهار آزادی روی صورت خیلی ها ریش سبز شد.

برای اینکه ثابت کنند در بهار آزادی زندان وجود ندارد حتی سولهای بدن مخالفان را نابود کردند.

رایحه مطبوع بهار آزادی را گیاهان هرزه مسموم می کنند.

در بهار آزادی اغلب باران چماق می بارد.

شبنم آزادی زیر حرارت خشک ارتجاع از بین می رود.

آنهایکه برفها را آب کردند از بهار سهمی ندارند.

در بهار آزادی از رشد گلپای کاغذی جلوگیری شد. ( منظور مطبوعات است )

بهار آزادی در ناحیه ۹۹ درصد متوقف شد.

آتش نفاق بهار زیبا را به تابستان سوزان تبدیل میکند.

مبارزه می کنند.

آزادی هوایی است که تنفس میکنیم و چماقی است که میخوریم.

دال - فاد

بِقِیَّةٔ اَمَارِ در خدمت...

خدا پدرت رو بیامزه، سرکار چند روز برای اون یه انگشتره چدن مذاپی که روی دست و پات ریخته بود توی بیمارستان خوابیده بودی؟

۴۵ روز.

قربون هرچی آدم فهمیده ست. اینم از اون ۴۵ روز یا قیومته، حالا خودت نصف بده تو اصلا " اینجا کاری انجام میدی که حالا اوسدی بخاطرش داری تقاضای اضافه حقوق میکنی؟ حالا ما نجابت میکنیم و هیچی نمیگیم شما دوقورت و نیمتون باقیه و دم ساعت هم الم شنگره راه میندازین و اعتصاب میکنین که چیه؟ کارفرماها دارن حق ما رو میخورن!

مین المله

در ادامه قوینه سازی

جامعه روحانیون قم ضمن انتشار اعلامیه ای خواستار شده اند اصلی به پیش نویسی قانون اساسی اضافه شود که بموجب آن تاریخ رسمی کشور هجری باشد.

سرچی کلاه

در زیر فشار استخوان ترکاندمیم تا کاخ نشین ز کاخ بیرون رانندیم از راه رسیده ها نشستند به کاخ ما بار دگر ز کاخ بیرون ماندیم

اگیر آقا قندی

شرط دوم: سرمایه گذاری مشروط خارجی عبارتست از نوعی سرمایه گذاری، که استفاده هم داشته باشد.

حل المسائل: بیا کنید استفاده کنند را.

## بی ادب!

از: افراشته

توجه تن پرور و راحت طلبی نیست اینطور، شتریان، حمال! هشتم از کلمه "تو" من بیزار نه به امثال چو من دولتتند هست مخصوص همین مردم لات قدوی عرض نمودم بحضور "بتو" بنده بمن "ارباب" بگو

بیدتر از شکل و بیزت رفتارت بر نداری ز سر خویش کلاه مینمائی دمده این مد را

اینکه داری تو علاقه بکتاب. ده بخوان و ده بخوان، هی ده بخوان! که صدا میزنم از یک قدمی شوقر آنتست بدانند ره جیست تو نیایست بسگردانی سر! فهد از غیب که مقصود کجاست! هست وقتی که "زنی" توی اتول کنی آهسته از آئینه نگاه!

باید البته، که کور و کرولال! رسم اعیانی گم میدانسی چون نگفتی تو به ارباب، ارباب چونکه هی دولا و سه لا نشدی! بروالساعه از اینجا بیرون!

چو خودت زشت بود گفتارت درب ماشین تو نگیری هرگاه کمکی خم ننمائی خود را

هست عیب دگرت خانه خراب من که رفتم تو شوی غرق چنان وقت برگشتن من سر گرمی شوقری راندن و پچاندن نیست من اشاره که کنم، از این ور شوقر آنتست نپرسد چپو راست! توجه حق داری کاندر پسرل من و او گرم بخنده قه قاه

شوقر شخصی اعیان و رجسالم چون شبیه شوقر میدانسی چونکه داری تو علاقه بکتاب چونکه هی مثل فنیر تا نشدی هست تقصیر تو صد تا "چون، چون"

### قصه برای بچه های

#### چماق دوست

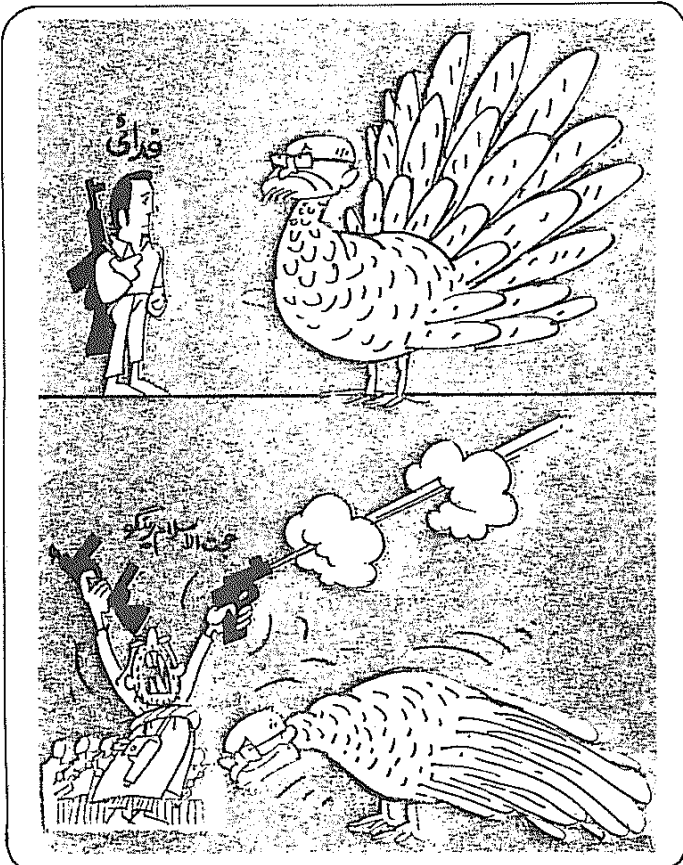
یه چماق دارم قل قلیه سخ دار و قشنگ گل گلیه به هر کی بزنی هوامیره نمی دونی تا کجا می ره من این چماقو نداختم بزناقی و خوب شناختم عو خر از به من عیدی داد یک - این قل قلی داد خرد لوستان - تریکه

### گدیده دیار

دو نفر بعد از سالها به یکدیگر رسیدند. اولی: خوب، حالا که به خواست خدا! رژیم طاغوتی سرنگون شده تو از تبعید برگشتی، چکار می کنی؟ دومی: والا بیکارم.

اولی: یعنی اینهمه تحصیلات و مدرک بدردت نمی خوره؟ پس از کجا می خوری؟ دومی: الحمدلله این روزها از زمین و آسمان دارند به خوردمان میدهند.

اولی: چی؟ دومی: کنگ!





ارتدکس خواستم که نان را تکه کنند، یکی پس از دیگری آمدند و تمثال را بوسیدند.

با متانت تمام گفتم: "مردان وزنان ارتدکس!

بابت براه انداختن دسته قشنگ و فوق العاده جذاب شما از زنان متشکرم. این اولین بار در زندگی من است که چنین چیزی می بینم.

روی من اثری گذاشته است که تا روز مگم آن را به خاطر خواهم داشت. در اینجا جمعیتی از راهبه های تازه خوان را می بینم که مرا به یاد دسته های مسیحیان در زمان نرون می اندازد. شاید عده ای از شما کتاب *Quo Vadis* خوانده

باشید. ولی ای مردان و زنان ارتدکس، من بیش از این وقتان را نمی گیرم. من فقط اینجا هستم راهبه خواسته بودم، ولی حالا که همه راهبه های دیردر اینجا هستند

کما را زودتر تمام می کنیم. بسا برای این از ما دعوا زلها ی راهبه خواهش می کند تا دنبال من به سربازخانه ها بیایند.

جمعیت با سر برهنه مقابل من ایستاد بودند و می خواندند: "آسمان ها نشانه شکره خداست، و افلاک کار دست او را به ما نشان می دهد. او، هر روز با شکره ترمیشود و هر شب عجایب کارهایش را آشکارا ترمی کند."

راهبه بزرگ قدم به جلو گذاشت در هنگام سخن گفتن غیب ما بخورده اش می لرزید: "تورا به نام پدر آسمانی، ما در اینجا جگه با یدیکم؟ روح خود را بیچاره نکن."

بسی جمعیت فریاد زد: "ای مردان وزنان ارتدکس ما یدکف سربازخانه ها تمیز شود تا هیچ سواره بتروگرا دستواند در آنها ساکن شود. برویم."

حجت به دنبال من به راه افتاد، و با کمک آهمن دست های صنعتکار، تا عصر آبرور سربازخانه ها ترمیزور و سراه شد.

همان شب یک راهبه جوان ورپا، یک تمثال کوچک و یک نامه از راهبه بزرگ برای من آورد که در آن حمله ای نامه نوشته شده بود: "سرای خودعا می کنم."

آرآرور تا حالا من با آراس می بخوام، زیرا می دانم که تا همین امروز، در حنگها یکپنا لنوسر سوکولما، دیرمقدس ترین راهبه قرار دارد، و در آن راهبه ای بزرگ و بزرگدی می کند و برای شخص بیچاره و بدرد بخوری مثل من دعا می کند.

کلیسا می رفتند، خیابان ها را پر کردند. تا قوس های کلیسای شهر و دیر بیرون شهر مرتب ناله میکرد این جور مواقع، تا قوس زنگ خطر نیست، بلکه تمام بوکولمای ارتدکس را به راه انداختن دسته های عزاداری برای "تحلی طیب" فرا می خواند.

دسته های عزاداری، فقط در بدترین روزهای تاریخ بوکولما سراه می رفتند. هنگامی که تا آنها شهر را محاصره کرده اند، موقعی که ظاهرا و آمله نایب شده است، زمانی که جنگ شروع شد، روزی که تزار را اعدام کرده اند، و حالا، تا قوس ها جان با سوز و گداز نواخته میشدند که گفتی الان می زند زیر گریه.

درهای بزرگ دیر را زشند و راهبه ها با شامیل و علامت بیرون آمدند. چهار زن از زیرترین راهبه ها در پشت سر راهبه بزرگ، تمثال بزرگ و سنگینی را حمل می کردند.

تصویر مقدس ترین باکره، از روی تمثال، با تنفر نگاه می کرد. و به دنبال آن تعدادی راهبه، بیرون جوانان، ما همه سیاه پوش روان بودند و نماز می خواندند: "و

"و" راه پیش افکنده تا مملووش کنند. آنان "و" و دو تن دیگر از همراها نش را، یکی در سمت راست و یکی در سمت چپ او، مملو بگردند.

و در همین هنگام کشش های ارتدکس با ردا های زرد و زرد شده، از کلیسای شهر بیرون آمدند و جامه ارتدکس، با تمثالها و علامت، در صفی طولانی به دنبال آنان راه افتادند.

هر دو دسته بهم رسیدند و فریاد زدند: "مسیح زنده است! مسیح پا دشا است! مسیح بیروز است!"

و تمام جمعیت شروع به خواندن کرد: "می دانم که نجات دهنده ام زنده است و در روز بسین برقرار زمین خواهد ایستاد."

دسته به دور کلیسا به حرکت درآمد و آنوقت بسوی دفتر فراماده شهر، که من در آن آمده بندرانی بودم، آمد.

طوبیا خشان، میزبان و میزبان میبری سفید قرار داشت و روی آن سنگ لقمه نان و یک تعلقکی سبک گذاشته شده بود. در گوشه دست راست، یک تمثال بود و دور تا دورش شمع های آروسی، وقتی که دسته به جلود دفتر ما دهی رسید، من با است از دفتر بیرون آمدم و از راهبه بزرگ خواستم که ما و نمک را بعموان سندی موبدایک من هیچگونه خصومتی با آنها ندا رم بیدرد، همچنین از کشیهای



# کمیسیس سرخ

اثر یاروسلاو هاشک ترجمه منوچهر محجوبی

## دسته عزاداران صلیبی

با مه فرستاد دسد، و خود دسیم ساعت بعد صدای مداوم بوق العاده قشنگ و قوی تا قوس اردیرسلند شد. همه تا قوس های دیرمقدس ترین باکره باری و شیون پرداختند و تا قوس های کلیسای شهر به آنجا با سخ گفتند.

افسر کشیک به من اطلاع داد که سر کشیس کلیسای مرکزی، به همراه کشیش محلی، خواهش کرده است که اگر امکان دارد او را ببندیم. من با خشودی پذیرفتم

و تعدادی کشیش ریشویه دفتر کارم ریختند، سخگویی شان گفت: "آقای رفیق فرما ندهی، من نه تنها نام کشیش محل، بلکه نام کل کلیسای ارتدکس به اینجا می بدم، ووشیزه های بیگانه دیر را ناسند نکنند.

همین جا لاا ز دیر به ما خبر دادند که شما خواسته اید اینجا راهبه را در اختیار رهنک سواره بتروگرا قرار دهند. یا دتان با شکره خدا با لایر ما است."

من با کج خلقی گفتم: "در حال حاضر فقط سقف بالای سرما است. اما در مورد راهبه ها هم منظور که گفته ام باید عمل شود. من به اینجا

تا یسا نشان برای سربازخانه ها احتیاج دارم، اگر خوب از عهده برییا بندسی نشان کافی است و بیست تایید دیگر را بس می فرستم. اما اگر اینجا تا کافی نماند، صدا، دو بیست تا، یا سیصد تا از

دیر می گیرم. برای من هیچ اشکالی ندارد، اما در مورد شما، آقایان به همه تان هشدار می دهم که دارید در امور رسمی دولت می کنید و مجبورم جریمه تان کنم. هر کدام از شما باید یک کیلو نیم شمع مومی، یک دوخین تخم مرغ و نیم کیلو کره بیا ورید. همشهری سر کشیس

به شما اجازه می دهم که ترتیب اعزام پنجاه راهبه را با راهبه بزرگ دیر بدهید. بهش بگوئید که واقعا به آنها احتیاج فوری دارم و دوا راه برنان می گردانم. حتی یک دانه شان هم نگم نخواهد شد.

هیات کشیشان با افسردگی از دفتر من خارج شدند. در آستانه در، ارشدشان، که مووریش در ازتری داشت، بویه من کرد و گفت: "یادت باشد که خدا با لایر ما است."

گفتم: "عذر می خواهم، جناب عالی با یدجای یک کیلو نیم و نیم شمع بیا ورید."

بعد از ظهر در خشان ماه اکتبر بود. یخ بندان شدیدی بود و گل و لای شل شده بوکولما بخی بسته بود. جمعیتی که شتابان بسوی

بیروخیومف، فرما ندهی شهر، که من او را زیستن برکنار کرده بودم، فرما نی خطاب به کلیه افراد هنگ انقلابی تورا در کرده بود که شهر را در وضعیت جنگی تخلیه کنند

و بیرون آن اردو بزنند. وی سپس به نزد من آمد تا خدا حافظی کند. بهش اطمینان دادم که اگر او و هنگش دست از اینجا بکشند و نا را احتیاجی به وجود آورند خلع سلاحشان می کنم و او را به دادگاه انقلابی ارتش در جبهه می فرستم. حالا دیکره جا می رسیده بودیم که با دست با زبانی میگردیم.

رفیق بیروخیومف هم با صمیمیت تمام، به سهم خود به من اطمینان داد که به مجرد خروج هنگ سواره بتروگرا از شهر، مرا آنجا بفرما ز تیه بالای

بوکولما یغییره دا رخا هد کشید که از همه سو قایل رویت باشم. با هم دست دادیم و چون دو دوست صمیمی زهم جدا شدیم.

پس از خروج او و هنگش با ید وسا یل آسایش هنگ سواره بترو گرا در آنجا اکثریت افرادش از دا و طلبان بودند، فرامهم می کردم و سربازخانه ها را برایش تمیز می کردم. در واقع تصمیم گرفتم

که هر کجا ری از دستم بر می ید یکم تا این ججهای فوق العاده در بوکولما راحت باشند و یکوقت برضمن شورش نکنند.

اما چه کسی را ید می فرستادم تا سربازخانه ها را جابجایی کنند، کف زمین را برق بیندازد و همه چیز را ترمیز کند؟ مسلما افرادی که هیچ کاری ندا شدند.

در میان جمعیت محل هر کسی دستش به کاری بندید. مدت درازی به این مشکل فکر کردم و بالاخره با دم آمد که دیر بزرگی به نام "دیر مقدس ترین باکره" در نزدیکی شهر است که راهبه های آن هیچ کاری جز دعا و تهمت زدن به یکدیگر ندا رند. بسا بر این نامه رسمی زیر را به راهبه بزرگ دیر نوشتم:

فرما ندهی شهر بوکولما شماره ۲۸۹۶

ارتش عملیاتی به همشهری راهبه بزرگ دیر مقدس ترین باکره فوراً پنجاه دوشیزه از دیر خود

بفرستید تا در اختیار رهنک سواره بتروگرا قرار گیرند. آسان را مستقیماً به سربازخانه ها اعزام دارید.

فرما ندهی عالی شهر: کاشک





های، جریارگرار از نیمه‌سار دارد. ما بنا می‌زرسن به سب و ما تا می‌رسد در راه با بوده پارتنی، این ایونت های احراما، بیستین ها را خودت کرده و ما که این وی در براسرا ایتال هست، مسا اسم ایونت ها و داکویونت ها را ایگنورکس.

داکیوونت های فرست کلاس را جاره خورا بینگرددیلی در اخبار یا بلیک ترا را در سوکن و بریلی فایند دم اوری ورا ایزن ایست کی را در داکویونت ها که ریسنلی به دست من رسد، پیروی اس کالد را بوده، بیوتی قول.

خاسته و یونیک سون در حدس پیونت است. فرست آو آل، با بلیت و پروود بیوراسی دارد. با بلیش های آن سولدا رانی هست که آل اوور ده و ولد، این ریسیا نیسیلیتی را به بگدریاس مکن و برای روز ما دا، هر یک از سیتی یا کاستری سنا وی دو پیشین های حود را برای با بلیش آن به جرمنی مفرسند. دوم اس که این پیبر ما رزویونیک، سا کسید کرده در افگری ک سا بچکت تازه در ایران ویچ اییز وری ای میورنتت.

برما استراکچرهای حرفه ای در اگزیل واجب و لازم است که آرتیکل های این پیبر را به وقت استادی بکنیم. من ما میلف وظیفه رو و لو شیری خود میدانه که نتیجه ریسرچ خود را در این باره به تاریخ استراکچر پرزنت بکنم. دیس ایز! گرین لیو تحفه درویش.

ما باید پروتست خورا به گوش و ولد برسانیم و کلیسه اورگا نیز پیشین های پالیسیکال را متوجه این فکت اساسی که "راه توده" آنرا دیسکا ور کرده بنما نیم. بد مین پیونت ایزدت نویسندهگان این پیپر بطرز اینترستینگی متوجه شده اند که در ایلامیک ریپا بلیک رژیم و ایران، تورچروندان وجود دارد. نوشتیس کرده اند که فور در فرست تا ایم دودسته در رابطه با تورچروندان به ایران خیانت کرده اند: فرست گسروپ اوپوزیشن لغت است که شامل گروپکهای آمریکائی و منافق و چابنیز و چابنیز و استبرامیشود. اینها تاکنون رژیم را آکیوز میگردند که زندان و تورچردارد و قس علیهذا، اینها بدون ریزن رژیم را رژیم تورچروندان و قس کیلینگ مینا میدند. وای؟ بیگا زگربو، تاکنون در یکی از ایشیوهای "راه توده" کوچکترین اشاره ای به این سا بچکت میشد. این خیانت شوکا لند لغت اپوزیشن باعث شده رژیم نوشتیس بکنند که اصولا چیزی بنا م تورچروندان اگزیتنس دارد، خوب، با عجله آبلای کرده و توانست خود را به آنها مسلح کند. گروپ دوم خود رژیم است که کلیم می کنند که در ایز تورچر این ایران، وای؟

### باده دلچسب!

عهد کردم که اگر مرگ خمینی برسد آنقدر باده بنوشم که به بینی برسد نه همین مرگ خمینی، که شراب دل خلق به سرا پرده اصحاب خمینی برسد آسمان را به تپاول درشادی بستند تا میا دا که به ما عیش زمینی برسد با همه نعمت فردوس، ببین بستی شیخ که نخواهد قدحی می به غمینی برسد ترسم از خلق، که از غایت حرمان جوید شهوری که به ناگه زمینی برسد مرغ طوفان که به خیزاب بلا پر زده بود حیف با شکه که به گرداب چینی برسد چشم بر پرده تاریکی شب دوخته ام تا کی زرو زدن در، ماه جبینی برسد آیم ز سر بگذشته است و مددکا ری نیست تا به فریاد ددل لجه نشینی برسد م. نارضا - تهران ۶۵/۷/۹

اشتراک آهنگ را به رفقای خود توصیه کنید.

بیگا رژیم دستگا های تازه خریداری شده، تورچر را از لای زور و در آورده و شروع به یوز کردن زندانها کرده است. و جکت فور و استارت از رو و لو شیری لیبرهای "توده پارتنی" به عنوان کینی پیگ استفاده میکند. این پیپر، آبرو و می کند که اپوزیولی تورچر به حکومترا ایلامیک هم رخنه کرده، و شروع کرده اند به زندان کردن استراکچرها و بایده میلیتنت ها در مقابل آن سام آگشتی بکنند.

من پی آنتشن کرده ام که رو و لو شیری وظیفه همه ما در اگزیل امروز با ید شنکینگ از لیبر شپرتوده پارتنی با شکه با اقدام بریوشا عانه خودتوا ننند سا کس فولی خشم و هیپر پیپل را نسبت به فنا تیک رژیم ایران فوکا س کنند و مردم اویر شو که گا ورمیست ملاها هم دار به وسایل تورچر مجهز میشود و زندانها را دوباره میخواهد فول کند و گا در قوشاید در قیوچر نزدیکی به اگزکیوشن هم دست بزند.

لنی وی بایده هنده هنددا دوشولدر به شولدر و جلوا منستی اینترکشنال و هتل آریا شراتون گکورینگ کرد و جلوی اعمال تورچروندان در ایران را که رژیم استارت کرده است گرفت. اوکی؟ گاد پی بی ویت توده پارتنی آو ایران که اولین زندانها و تورچر شده ها و ندا متنا به ساین کننده های ایلامیک رژیم هستند. لانگ لیو استراکچر، دت ایز فور ناو. یوزر - اسمایل در اگزیل

با سرقت از "رساله دلگشا"

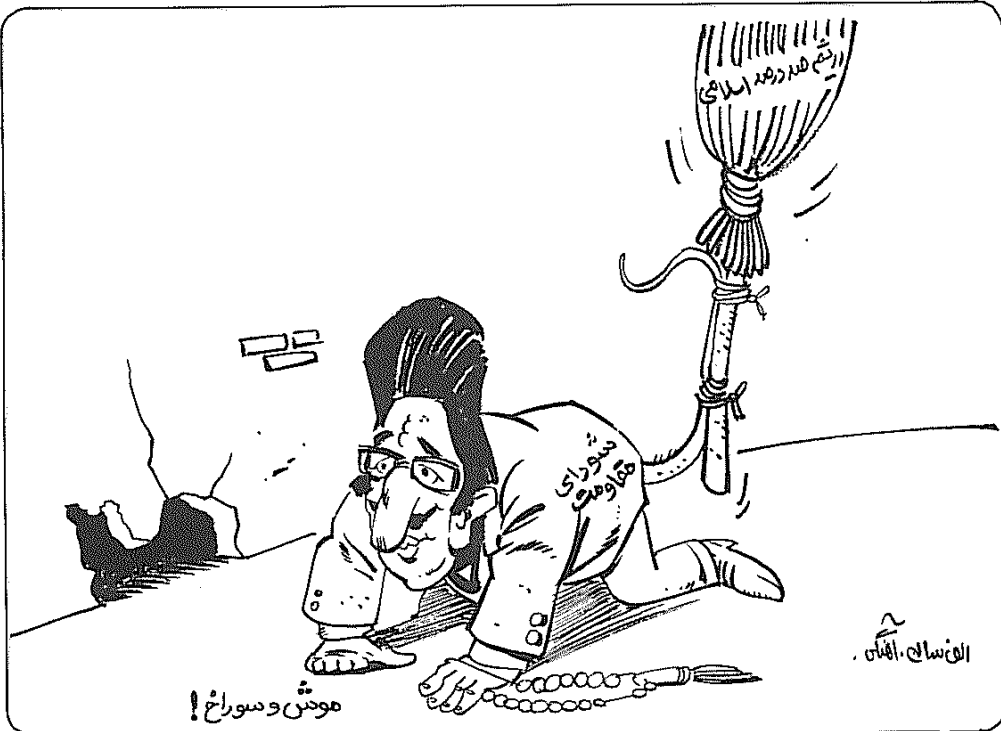
### رساله دلگشا!

گر به نره نزد طبیب شد و از درد دندان بتالید، پس چون طبیبش دهان بگشود، بوی گندش به مشام رسید، گفت: "این کار صنعت من نباشد، نزد کناسان ولجن کشان شود."

هفت سگانی به دیدن بیماری شد و در سرائی و اطراق کرد، بیماری به کتا به گفت: "ای زبس خلایق، به دیدن آمدند از زده شدم." هفت سگانی گفت "خواهی که برخیزم و در بیندم؟" گفت "آری، لیکن از بیرون."

مردی ما مجلادان را گفت: "دوش تورا به خواب در بهشت دیدم." گفت "اگر خواب تورا است یا شد، با یدکه مردمان بیشتر کشم."

اما مجلادان، ملت را گفت: "چه خواهی؟" گفت "آن که تورا نبینم."



موش و سوراخ!

تجدید پریش و پاسبان...

ندارد. ما ضمن اینکه همواره گفته ایم و با زهم می‌شوئیم که شکنجه در آنجا معمول است، به یادتان می‌آوردیم که وقتی اعترافات افراد دیسری نظیر سیدروحانی و "شیخ کاظم" و "آقا صادق طومار" و "دیشران" منتشر شد، وستا نورالدین در "نامه" لولهنگ آنها را تا بید کرد و دلیلی بر خیا نشان به حکمیت لولهنگ داد، مستمگرا آن اعترافات درزیر شکنجه و فشار گرفته نشده بود؟ پاسبان - نخیر، ما خودمان در آن زمان شاهد بودیم و حتی به لولهنگ سازان خط امام کمک می‌کردیم. آن افراد به میل خودشان و در کمال آزادی آن اعترافات و اظهار عجزها را کردند. چون در آن زمان فقط لولهنگ سازان راستین خط امام حاکم بودند و قانون اساسی لولهنگ را دقیقاً رعایت می‌کردید. ولی حالا وضع فرق می‌کند و بیلاستیک سازها دارند و وستا نورالدین را شکنجه می‌کنند.

پریش - شما سر نوشت اوستسا نورالدین و سایر افتخا به سایر زندانها چگونه می‌بینید؟ پاسبان - ما مطمئنیم که اوستسا نورالدین و همکارانش را به شهادت می‌رسانند تا اسرار این فاجعه را از بین ببرند. ولی ما از وقتی که به آفتابها سر زور آوردیم، ما این سر نوشت را خوبی می‌دیدیم و به آن هم افتخار می‌کنیم. چون شما را طی و استرانیتریک ما اینست: اول طهارت، دوم شهادت و شهادت در راه طهارت را از اول ترین شهادتها می‌دانیم. والسلام.

مرحله انقلاب ایران

سازمان یادگارگر

از انتشارات "راه کارگر"  
نشانی ستی در خارج از کشور:  
1-BERLIN 65  
Postfach 650226

طرح برنامه

چریکهای فدایی خلق ایران

از انتشارات چریکهای فدایی خلق ایران  
نشانی ستی خارج از کشور:  
ISFL  
BOX 10057  
S-580 10 LINKOPING 10  
SWEDEN



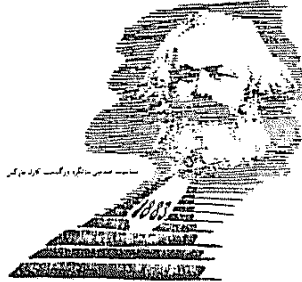
ارزیایی  
انقلاب روسیه (۱۹۰۵)

از انتشارات "پویان"  
برای تهیه این کتاب با انتشارات  
"اندیشه" به نشانی زیر تماس  
بگیرید:

ANDISHE  
B.P.No.2  
94114 ARCUEIL, FRANCE

حکایت

اما م حقه با زان را گفتند:  
"عما مه خویش بفروش."  
تفتت "ا ترضیا ددا م خود بفروش  
به چه چیز صید کند؟"



نگاهی به زندگی و یکایک آثار



انتشارات انصاف  
گرد آوری، ترجمه و تنظیم: دکتر ناصر طباطبائی  
با ارسال ۳ دلار به نشانی زیر:  
P.O. BOX 7353  
ALEXANDRIA, VA. 22307

می‌توانید یک نسخه از این کتاب پر محتوا  
را دریافت کنید.

غلطنامه بی غلط!

در دو قلم از اشعار عرنا زکدل ما "م سحر" که در صفحه  
۱۰ شماره ۲۹ آهنگر چاپ شده بود، تعدادی غلط وارد شده  
بود که با پیوزش از ایشان و خوانندگانشان آهنگر بدینوسیله  
تصحیح میشود:

در شعر "زین نغمه به لرزای"، "تقاین غلط و" تقاین"  
درست است. در شعر "نوش جانن" نیز بجای "نصبت" و  
"حسن خویشت" و "فادیت خوش" و "با د خوش وزیدی"، لطفاً  
"شستت" و "حسن خیشت" و "ساربت خوش" و "بادی خوش  
وزیدی" بگذارید.

توضیح: امیدواریم در این غلطنامه، غلط‌نما زهای  
وارد نشده یا شده غلط کثیراً همنریش از این موجب رنجش  
شاعر انقلابی ما نشود!

معرفه عمومی

مانده از صفحه ۲

نه بجه مرشد، چون افراد کار  
آزموده تر حزب اله توده رو در  
اختیار داشتن.

.....  
- عمو مرشد .  
- زودباش تا یادت نرفته .  
- روزی نا مه "جبهه" نجات "  
ارکان عا قدقرا ردا دکنسر سیوم  
نوشته بود که اعترافات کیا نوری  
تحت شکنجه نبوده، بلکه به ایسن  
علت بوده که عین گزارشها نی رو  
که بخطر خودش تحویل "گوز بیجکین"  
داده بوده تا به مسکور دکنه، جلوش  
نکذاشته بودن و اون هم چاره ای جز  
اعتراف نداشته .

- اینکه به "کیا نوری" چه چیزی  
نشان دادن که "اعتراف" کرده  
در این مورد مطرح نیست. ولی الان  
سی سال از کاره که استناد مربوط  
به نوکرا آمریکا بودن عا قدقرا ردا  
کنسر سیوم روده، ولی ایشون تازه  
داره دم از جبهه نجات "ملی میزنه،  
حالا هم که مطمئن که شکنجه ای در  
کار نیست، بهتره که خود شو در اختیار  
رژیم جمهوری اسلامی بذاره تا ببینیم  
نیم ساعت به جا سوسی و اسه آمریکا  
اعتراف میکنه یا نه .  
- لال نمیری صلوات نفرس .

الفبا

- ستار آفرینا . کوچک سفیانی . بانک
- بامدادان . مسرور کمان . الف رحیم .
- کامیل روستا . غلامحسین سعادت . علی
- شیرازی . حمید مسرور . مدد کوزلیان .
- زینت کویس . ح . ن . حدائق .

الفبا ی غلامحسین سعادی منتشر شد  
برای دریافت الفبا در بریتانیا مبلغ  
۴ پوند به نشانی آهنگر بفرستید تا  
با پست برایتان ارسال شود .

انتشارات شما منتشر کرد:

پنج مقاله  
از کارل مارکس و  
فریدریک انگلس  
ایران

ترجمه: س. داور

این کتاب جالب را می‌توانید به نشانی  
آهنگر تقاضا کنید تا با پست به نشانی  
شما فرستاده شود .

بها: در بریتانیا یک پوند و نیم  
در کشورهای دیگر معادل ۵/۱ پوند

به هوای میهن

تا زده ترین مجموعه شعر  
م. آ. زرم منتشر شد. برای  
دریافت "به هوای میهن"  
مبلغ ۱/۵۰ پوند به نشانی  
آهنگر ارسال دارید .



دفتر انتشارات جهان - لندن - ۱۰ فوروردین - ۱۳۶۲ - آوریل ۱۳۸۲

برای تمامی ناچهار با آدرس  
زیر مکاتبه نمایید:

JAHAN  
P.O. BOX 540  
N.Y., N.Y. 10185 U.S.A.

بولتن مباحثات  
شماره ۷

انقلاب ایران  
و  
وظایف پرولتاریا

از انتشارات سازمان چریکهای فدایی  
خلق ایران  
برای تهیه این کتاب به نشانی زیر  
تماس بگیرید:

B.M. KAR  
LONDON WCTN 3XX

پکا:

چاپخانه‌ی

ایرانی در مرکز لندن

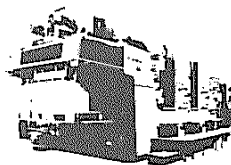
چاپ کتاب، روزنامه، مجله، پوستر، بروسور و...  
و حروفچینی انگلیسی، فارسی، عربی و...

چاپخانه ایرانی، کارهای فارسی را بهترین انجام می‌دهد

چاپخانه‌ی پکا: یست النسا

مقابل پارک استیگ ایستگاه النسا

ارائه کار خوب، قیمت ارزان و سرعت عمل:  
ویژگی های چاپخانه ایرانی پکا



paka

Printing & Design

4 Maclise Road, London  
W14 0PR. Tel: 01-602 7569

# آهنگر

سر دبیر: منوچهر محجوبی  
کاربرگها از: الف - سام

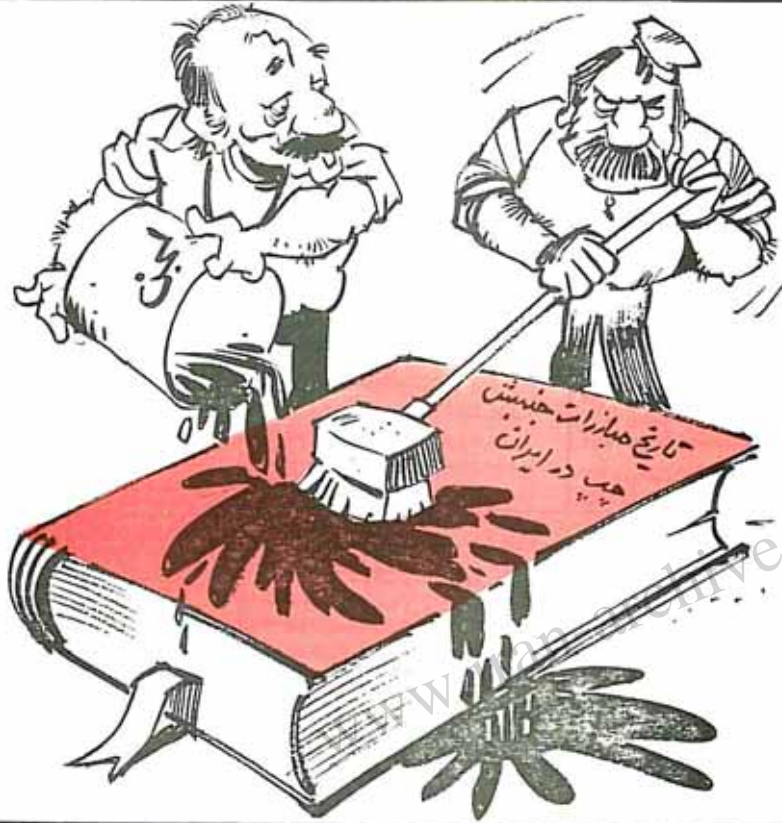
## AHANGAR

A PERSIAN HUMOROUS WEEKLY  
PUBLISHED BY SHOMA PUBLICATIONS  
Editor: M.Mahjoobi  
Cartoonist: A.Sam

REGISTERED AT THE POST OFFICE  
AS A NEWSPAPER

به ما کمک کنید  
ما برای دا معیار روزانه  
و حیات مطبوعاتی خود، به کمک  
شما نیازمندیم. لطفاً کمکهای  
مالی خود را به هر طریق که  
میدانید برای ما به نشانی جاب  
شده در زیر ارسال فرمائید.

AHANGAR,  
c/o Bookmarks,  
265 Seven Sisters Road,  
London N4



### کمکهای مالی شما به آهنگر

ایتالیا - م. ک. ۱۰۰ مارک  
آمریکا - رفقای "علم و جا معه"  
۲۵ دلار  
با کمک مالی و تبلیغ اشتراک  
آهنگر، به ادامه حیات نشریه  
خود کمک کنید.  
با سپاس - نویسندگان آهنگر

### نشانی آهنگر در آمریکا

علاقه مندان آهنگر در آمریکا  
میتوانند برای اشتراک و  
نمایشندگی با نشانی زیر تماس  
بگیرند:

AHANGAR  
2265 WESTWOOD Blv. 256,  
La. Ca. 90064, U.S.A.

### نشانی آهنگر در فرانسه

علاقه مندان آهنگر در فرانسه  
میتوانند برای اشتراک با  
"انتشارات اندیشه" به  
نشانی زیر تماس بگیرند:

ANDISHE  
B.P. No. 2  
94114 ARCUEIL,  
FRANCE

